

فروغ فرخزاد، صدای برای رانش فرهنگ و اجتماع

12 دی 1400

موقعیت «[فروغ فرخزاد](#)» در تاریخ شعر فارسی، یگانه است و این یگانگی جای چون و چرا ندارد. بارها گفته‌ام و تاکید می‌کنم که فرخزاد، نخستین صدای زنانه در تاریخ سراسر مردانه شعر فارسی است. سراسر تاریخ و ادبیات جهان و به تبع آن تاریخ و ادبیات فارسی، صدایی مردانه بوده که مدام صدای زن را به غیاب انداخته است.

وقتی از صدا یا زبان زنانه در شعر و هنر حرف می‌زنیم، داریم از نوع تفکر، تعقل و حس‌های متکثری صحبت می‌کنیم که در ساحت هنر و شعر، شکل می‌گیرند و قصدمان آرایه تعریفی زبانشناختی نیست. فروغ فرخزاد در سه کتاب اولش فقط از امور زنانه با زبانی احساسی در قالب چهارپاره حرف می‌زند. رفتن به چنین قالبی، بردن زبان به وضعیتی نمادین و نشان دادن وضعیت زن در جامعه مردسالار است.

نام کتاب‌های «اسیر» و «دیوار» با قالب انتخابی شعر فروغ، سنخیت دارد اما کتاب «عصیان» در چهارپاره بی‌سنخیت می‌ماند تا فرخزاد به کتاب «تولدی دیگر» برسد که نشان‌دهنده تردید برای رها کردن قالب، یعنی نماد گذشته شعر فارسی و رسیدن به شعر آزاد و رها شدن از اسارت و بیرون آمدن از پس دیوارهای ذهنی زبانی و فرهنگی است. «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، کتاب رهایی فروغ از گذشته شعر، زندگی، عرف و درک آزادی است. در این کتاب، فرخزاد باید از «خود» و «دیگری» زن بنویسد و زن را به نوشتار و صدا بیاورد که می‌آورد. باید زن تبعیدی از تن انسانی را به این وطن برگرداند که برمی‌گرداند. باید حرکت شخصی خودش را در شعر و تاریخ ثبت کند که می‌کند. فروغ با این کتاب، زن را از دوردست، از غیاب، برمی‌گرداند، از همیشه برمی‌گرداند، از «بدون» برمی‌گرداند. از فرودست، از آن سوی «فرهنگ» از آن سوی «فراموشی» زن را به شعر و تاریخ برمی‌گرداند؛ از «استراحت ابدی» از «تمام روز در آینه ماندن» او را برمی‌گرداند؛ صدای انکار شده زن در زبان فارسی را در شعرش از مفاهیم پشت پرده و اسرار ناگفته می‌گذراند و با حنجره خودش، به جهان مردانه پرتاب می‌کند. در این کتاب، زن، خود را در زبان، می‌گسترده؛ اندیشه زاییده با زبان را عقب نگه نمی‌دارد، نشانه‌های زن بودن را مخفی نمی‌کند، از «فقدان» نمی‌ترسد.



به قول «هلن سیکسو» نویسنده نام‌آشنای فرانسوی، در مقاله «خنده مدوسا»، «یک چنین زن شاعری فقط می‌تواند از طریق شکستن رمزگانی که وجود او را نفی می‌کند، به آرزویش برسد. حضورش اگر نه به انقلاب، ولی لااقل موجب وقوع انفجاراتی مهیب خواهد شد. گهگاه در شکاف‌هایی که از زلزله پدید می‌آیند، در میان آن جهش رادیکال که وقتی ساختار برای لحظه‌ای خود به توازنی برهم خورده مبدل می‌شود و یک توحش آنی، تمام قوانین را برمی‌چیند و زیر پا می‌گذارد.»

به همین علت است که پیش از فروغ فرخزاد هیچ زن شاعری نتوانست صدایی زنانه را در نوشتار طنین‌انداز کند؛ خودش را بنویسد؛ زبان را بدنمند کند و آن را به دیگران بشنواند.

تاریخ نوشتار با تاریخ خرد همبسته است، تاریخ آنچه در عین یگانگی هم کتاب بوده و هم نیروی رانش فرهنگ و اجتماع. فروغ می‌دانست که امکان تغییر در نوشتار نهفته است. جایی که می‌تواند سکوی پرشی برای تفکر واژگون‌ساز و حرکت پیشروی انتقال ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تلقی شود. به همین علت با شعرهای بعد از «تولدی دیگر» زمان خودش را می‌شناسد و می‌شناساند، صدای خودش را با شتاب به فراسوی گذشته می‌برد، با معیار کردن این صدا برای زنانگی در شعر و تسری آن به فرهنگ و اجتماع. فروغ، به استناد شعرهای متاخرش می‌دانست که فقط شاعران می‌توانند بدون سرسپردن به بازنمایی، عامل تغییر در خرد مسلط مردانه باشند، چراکه شعر به قول «سیکسو» همواره دارد از ناخودآگاه نیرو می‌گیرد و چون ناخودآگاه، آن کشور بی‌مرز، همان‌جاست که «سرکوب شده» در آنجا جان سالم بدر می‌برد. زن باید خود را بنویسد. چون این نوشتن ابداع نوعی نوشتار «عصیانگر» است که وقتی لحظه آزادی زن سر رسد، به او اجازه می‌دهد تا کار دگردیسی و انتقال و شکست را در دل تاریخ مشخص خود به اتمام رساند.

*محمد آزر/اعتماد